

دیدگاه‌های حدیثی ملاصدرا در «شرح اصول الکافی»

دکتر نادعلی عاشوری*

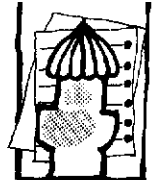
مدخل

در شماره سیزدهم مجله گران قدر علوم حدیث، دو مقاله با عناوین «ده نکته درباره شرح اصول کافی ملا صدرا» و «جلوه‌های حدیث در تفسیر صدر المتألهین» انتشار یافت که طی آن، مباحث حدیث پژوهی ملاصدرا، با تکیه بر دو اثر گران سنگ این پایه گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه، یعنی تفسیر القرآن الکریم و شرح اصول الکافی، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نگارنده، این فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده، ضمن توجه به مطالب سودمند آن دو مقال، برخی مباحث حدیث شناسی صدر المتألهین را که در شرح اصول الکافی وی آمده است، به اختصار، مورد بحث قرار می دهد.

الف- جایگاه حدیث

یکی از مباحث بسیار مهم و کلیدی در دانش حدیث شناسی، بحث در باب شناخت میزان ارزش و اعتبار حدیث و فهم جایگاه آن در مقررات دینی است. اجمالاً باید گفت: حدیث

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزادی اسلامی، واحد نجف آباد.



با سنت، به اعتقاد همه مسلمانان، دومین رکن تشریح و قانونگذاری در اسلام، پس از قرآن کریم است و آن جا که حکمی در قرآن به صورت مجمل آمده باشد، شرح و تفصیل آن را می توان و باید در سنت، جست و جو کرد. قرآن، خود، بارها به حجیت سنت و ارزش و اعتبار آن در معارف دین، تاکید فرموده است، به گونه ای که جای هیچ گونه تردید یا ابهامی را در این زمینه باقی نگذاشته است؛ علاوه بر این که به دلایل عقلی نیز می توان این حقیقت را به اثبات رساند.

ملاصدرا نیز همانند بسیاری از دانشمندان مسلمان، در همه موارد، قرآن را اصل و سرچشمه تمامی علوم و معارف می داند و پس از آن، به حدیث به عنوان رکن دوم می نگرد. شاید بر مبنای همین اصل اصیل و استوار باشد که به تعبیر یکی از محققان: «صدر المتألهین، غالباً در هر رأیی از آرای خود، در موضوعات فلسفی، به ادله سمعی از کتاب و سنت استشهاد می کند، به قسمی که کتاب های فلسفی از مثل آن است که در تفسیر مطالب دینی نوشته شده است».^۱ او خود در این باره می نویسد:

قرآن، کتابی است که از جانب خداوند بر رسولش فرود آمده و مشتمل بر تمامی اصول و معارف و علوم حقایق است. تمامی احکام کلی و جزئی، اصل و مبدأ، و غایت و منتهایش در آن ثبت است و در آن، علوم پیشینیان و پسینیان موجود است.^۲ و در جایی دیگر آورده است:

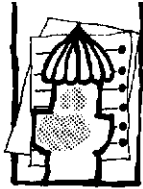
قرآن عظیم، اصل تمام عوالم اصولی و فروعی است.^۳ ... هیچ چیزی نیست، جز آن که در کتاب (قرآن) آمده است، یا به نفس آن چیز، و یا به مقومات و اسباب و مبادی و غایات آن چیز.^۴

۱. فلاسفه شیعه، ص ۴۸۳.

۲. ترجمه شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۶۱.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۳۷.



ولی در عین حال، تأکید می‌ورزد که پس از قرآن، سخنان معصومان(ع) در همهٔ مسائل اصول و فروع، حجّت و محلّ رجوع است و بر عالمان دینی فرض است که در هیچ موضوعی سخن نگویند و در هیچ مسئله‌ای فتوا ندهند، مگر به آنچه که در آن، نصّی صریح و روشن از قرآن و یا خبر صحیحی از سنت و یا اجماع قطعی بر آن، منعقد شده باشد.^۵

و در شرح حدیث چهل و هفتم از کتاب «فضیلت علم»، در توضیح عبارت «او سنة قائمة» می‌نویسد:

سنت پابرجا... یعنی احادیث صحیح ثابت، به نقل راویان عادل و رجال مورد اعتماد.^۶

به اعتقاد وی، کتاب و سنت، آن‌گونه رابطه عمیق و ریشه‌داری با هم دارند که می‌توان گفت:

امام، کتاب گویا و کتاب، امام خاموش است که هر دو همراه، هم‌نشین و وابسته به هم هستند.^۷

و سرانجام، این که در شرح بخشی از مقدمهٔ مرحوم کلینی بر الکافی می‌نویسد: از آن‌جا که آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص)، راه‌های به سوی خداوند هستند، خدا به وسیلهٔ این راه‌ها باطن چشمه‌های علم خویش را بگشود و خلق را به واسطهٔ آنها هدایت فرمود؛^۸ همان‌گونه که به علم نبوی، مجملات و سخنان کوتاه کتاب را شرح کرد و تفصیل داد.^۹

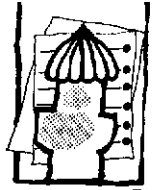
۵. همان، ج ۲، ص ۱۷۹.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۷.

۷. همان، ج ۲، ص ۵۰۹.

۸. همان، ج ۱، ص ۱۱۳.

۹. همان، ج ۱، ص ۱۱۱.



ب- جدایی ناپذیری قرآن و عترت

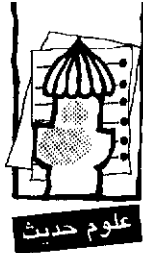
هرچند به دلیل وضوح و روشنی این حقیقت و مطالب فزون از شماری که در این باره گفته شده است، بحث و بررسی جداگانه آن شاید چندان ضروری به نظر نرسد؛ اما به دلیل افراط و تفریط‌هایی که در طول تاریخ اسلام در حق یکی از دو ثقلین (قرآن و عترت) انجام گرفته، و هم به منظور روشن نمودن موضع صریح صدرالمتألهین در این زمینه، بدون بسط مقال و تطویل کلام، به اختصار اشارتی بدان می‌شود.

مقدمتاً باید اشاره کرد همان‌گونه که شعار «حسبنا کتاب الله»، یک شعار بی‌محتوا و غیر عملی در تاریخ اسلام بوده است، آنچه را که اخباری‌ها در قرن دهم و یازدهم مطرح کردند و به بهانه حمایت از سنت، به یک باره، کتاب را از حجیت انداختند، نیز اقدامی ناصواب و عملی ناستوده بوده است. عدم انفکاک قرآن و سنت، از امور بین و بدیهی و ضروری دین است و هر کس که بخواهد جز این بیندیشد، از صراط مستقیم و طریق حق منحرف می‌شود و به گرداب ضلالت و گمراهی گرفتار خواهد شد. شاید پیامبر بزرگوار اسلام، حوادث پیش روی امت را به خوبی پیش بینی کرده بود که در واقعه غدیر خم در اواخر عمر شریف خود، با بیان حدیث ثقلین، ارتباط عمیق و پیوستگی جاودانه میان قرآن و عترت را با صراحت اعلام کرد و هرگونه تلاش در راه جدایی و افتراق میان این دو را ناپسند و مذموم شمرد. طبق نقل صحیح و صریح، پیامبر (ص) چنین فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^{۱۰}

این حدیث، از معدود احادیث متواتر است که با طُرُق و اسناد مختلف نقل شده است و با صراحت ویژه‌ای بر عدم جدایی میان قرآن و عترت دلالت دارد. در اهمیّت آن همین

۱۰. برای آشنایی بیشتر با برخی منابع این حدیث، ر.ک: مرآةالعقول، ج ۱، ص ۱۷ (مقدمه)؛ احقاق الحق، ج ۹، ص ۳۰۹-۳۷۶؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۲۵-۲۲۸.



بس که تمامی صحاح سته، آن را نقل کرده اند^{۱۱} و به تصریح ابن حجر، از بیست و چند صحابی روایت شده است.^{۱۲}

علامه مرحوم، سید محسن امین نیز بر این باور است که روایت مذکور، از طریق شیعه به ۸۲ طریق نقل گردیده است^{۱۳} و سرانجام این که مرحوم میرحامد حسین هندی، اثر ارزشمند خود *عبقات الأنوار* را برای اثبات متن و سند و دلالت این حدیث به رشته تحریر درآورده است و به تفصیل، به بحث و بررسی در مورد اسناد و رجال و اوایان آن، و کیفیت دلالت متن حدیث بر معنای مورد نظر پرداخته است (به منظور پرهیز از تطویل کلام، طالبان را بدان ارجاع می دهیم).

صدرالمতالهین نیز همانند سایر دانشمندان امامیه، ضمن تأکید بر جدایی ناپذیری ثقلین، در موارد متعددی از شرح *اصول الکافی*،^{۱۴} در شرح اولین حدیث «کتاب الحجّة»، به تفصیل در این باره به اظهار نظر پرداخته، از جمله چنین می نویسد:

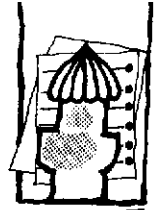
دانستی که حجّت، دو تاست: حجّت باطنی و حجّت ظاهری. اما حجّت باطنی، عبارت از نور درخشنده قدسی و برهان تابناک عرشى است که از افق برین می تابد و بدان تابش، چشم قلب را نورانی می کند و حالات آغاز و انجام، بر انسان کشف شده، به راه حق و سلوک جهان آخرت، هدایت پیدا می کند و از عذاب روز رستاخیز، رهایی پیدا می کند و حکمت رسالت و بعثت را

۱۱. سنت در قانونگذاری اسلام، ص ۶۵. علامه شعرانی، در تعلیقات ارزنده خود بر الوافی فیض کاشانی، درباره این حدیث آورده است: «هو حدیث مشهور صحیح عندنا و عند اهل السنة. رواه مسلم و الترمذی، عن زید بن ارقم، عن النبی (ص). ونحمدالله علی ان جعلنا ممن عمل بقوله (ص) واتبع عترته» (حواشی الوافی، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۹۱ و ۱۰۳).
و در جایی دیگر در این باره می فرماید: «الرابعة حدیث الثقلین، المتفق علیه بین العامة والخاصة یدلّ علی اخذ العلم عنهم و عصمتهم من الخطاء» (همان، ج ۱، ص ۱۰۴).

۱۲. اجتهاد در مقابل نص، عبدالحسین شرف الدین، ص ۵۱۸.

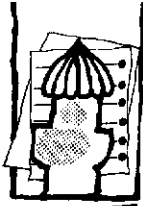
۱۳. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۰.

۱۴. ترجمه شرح اصول کافی، محمد خواجوی، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۴۸۲ و ۴۹۵ و ج ۳، ص ۵۱۲.



می فهمد ... و اما حجّت خارجی، عبارت از انبیاست با معجزات ظاهرشان، و امامان، با کرامت آشکارشان؛ و خود می دانی آن کس که در باطن و قلب خود، نوری و حجّتی از جانب حق مشاهده کند، وجود این شخص، بسیار اندک و در میان مردمان، حکم گوگرد سرخ را دارد؛ و چه خوب گفته اند: حضرت حق، برتر از آن است که آبشخور هر واردی (تشنه ای) قرار گیرد، و یا بر او جز یکی پس از یکی آگاهی یابد. پس تمامی خلق، جز یکی، و یا اندکی نیاز به حجّت ظاهری دارند که رسول باشد و یا امامی از جانب او باشد.

پس ثابت شد که حجّت خدا بعد از رسولش بر خلق او، جز به واسطه امام قائم نیست تا آن که خلق به تعریف و آموزش امام و هدایت کردن آنان، پروردگار و خالق خود را بشناسند و چگونگی عبادت و طاعت، و راه نزدیکی جستن به او، و رهایی از عذاب روز رستاخیز را باز شناسند؛ و پیش از این گذشت که کتاب خدا به سبب اشتغال آیاتش بر محکّمات و متشابهات، و ظواهر و مؤلّات (معانی قابل تغییر) و ناسخ و منسوخ، به تنهایی بر بندگان از جانب خدا در حجّت بودن، کافی نیست، و نه (در حجّت بودن) آنان خود را از علما می دانند و مردم هم گمان می دارند که اینان، اهل علم و صاحبان معرفت اند؛ در حالی که کوچک ترین آگاهی از اسرار و رموز قرآن ندارند، بلکه اینان همان گونه اند که خداوند از اینان، و امثالشان از علمای دنیا خیر داده و فرموده است: «نموداری از زندگی این دنیا را دانند و همان ها از دنیای دیگر، بی خبرند». ۱۵ پس قرآن نمی تواند حجّت خدا بر خلق باشد، مگر امامی از اهلی بیت نبوت و حکمت، با آن همراه باشد؛ چون آنان برادر قرآن و شریک او و دو گوهرند که رسول خدا در امتش باقی گذارد و هر دو، گران بها هستند که هر کس به هر دو چنگ درزند، گمراهی را نبیند و هر کس جز آن دو پناهی جست، هیچ گاه روی هدایت را نخواهد دید؛ هم چنان که حدیث مشهور که تمامی امت اسلام، بر



درستی آن اتفاق دارند، بدان دلالت دارد که از رسول خدا(ص) رسیده و حافظان حدیث و راویان اخبار، بر درسی روایت آن از راه های گوناگون، هماهنگی دارند. از جمله آن که در محلی که «خُم» گفته می شد و بین مکه و مدینه بود. حضرت ایستاد و خطبه خواند. نخست سپاس الهی را به جای آورد و درود بر او خواند و آغاز و عطف و اندرز نمود و سپس فرمود: ای مردمان! من همانند شما بشری هستم، و نزدیک است که فرستاده پروردگارم (حضرت عزرائیل) فراسویم آید و دعوت او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گران بها باقی گذاردم. تا هنگامی که بدان دو چنگ در زبید، بعد از من، هیچ گاه گمراه نخواهید شد؛ و آن دو: یکی کتاب خداست که ریسمانی کشیده از آسمان تا به زمین است، و دیگری اهل بیت و عترت من. خدای را درباره اهل بیت بر شما شاهد می گیریم [که من تبلیغ حکم کردم] و حضرت، این جمله را سه بار تکرار فرمود: (اذکرکم الله فی اهل بیتی) و این دو از هم جداشدنی نیستند تا نزد حوض کوثر، بر من وارد شوند. پس بنگرید و در آن دو، مخالفت دستور من مکنید. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

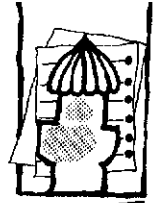
سخن سنج دانشمند، ابن اثیر، در کتاب النهایه، موافق نظر شارح صحیح مسلم، یعنی ابو عبدالله مازری گوید: آن دو را ثقلین نامند، چون گرفتن فرامین از آن دو و عمل به هر دو، ثقیل است و به هر چیز نفیسی «ثقیل» گویند. پیامبر(ص) برای بزرگداشت قدر و گرامیداشت شان آنها، آن دو را ثقلین نامید. ۱۶

همچنین در شرح حدیث هشتم از «کتاب فضل العلم» می نویسد:

انسان از آن رو که جوهر عاقل است، خوراک و غذای او جز علم و معرفت نیست، و چون این گونه است، به جاست که معنای آیه «باید انسان به خوراک خویش بنگرد»^{۱۷} این باشد که باید بنگرد علم خویش را از که فرا می گیرد؛ یعنی

۱۶. ترجمه اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۸-۴۵۵.

۱۷. عبس، آیه ۲۴.



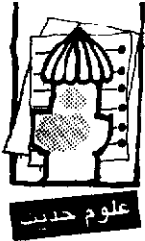
شایسته است که علمش را از پیغمبر (ص) و امام (ع) فراگیرد؛ چون او در آغاز فراگیری علمی که غذای روح اوست، همانند کودک است، و آن دو (پیامبر و امام) به منزله پدر و مادرند. پس همان گونه که فرزند را نرسد که خوراک خویش را از غیر پدر و مادر، به اسباب مختلف، چون در یوزگی و همانند آن کسب کند، همچنین مسلمان شیعه را نرسد که علم خویش را از غیر کتاب الهی و عترت، فراگیرد. چنان که پیامبر (ص) فرمود: من برای شما دو چیز گران بها را پس از خود می گذارم: کتاب الهی و عترتم.^{۱۸}

ج- نقل به معنا در حدیث

یکی از موضوعات مهم دیگری که در شرح اصول الکافی ملاصدرا به چشم می خورد، بحث درباره مسئله اساسی نقل به معناست. تردیدی نیست که حفظ لفظ حدیث، همانند حفظ لفظ قرآن، تبعدی نیست و در هیچ موردی با صراحت، عنوان نشده است که اصحاب پیامبر (ص) یا ائمه (ع)، موظف بودند عین الفاظ و عبارات معصومان را همانند آیات قرآن، حفظ کنند و به تعبیر علامه مجلسی: معلوم است که اصحاب پیامبر (ص) یا امام (ع)، تمامی آنچه را که آن ذوات مقدس می فرمودند، بلافاصله پس از شنیدن نمی نوشتند و بعید است بپذیریم که همه الفاظ و سخنان معصومان (ع) را عیناً و دقیقاً حفظ می کردند، خصوصاً احادیثی را که طولانی بود.^{۱۹} البته اگر چنین می شد و الفاظ و عبارات احادیث نیز عیناً نوشته و حفظ می شد، از بسیاری از انحرافات دوران های بعدی و مسائل دیگری که بر سر حدیث آمد، نظیر پدیده شوم جعل حدیث و یا اختلاف و تضاد های موجود در بین پاره ای از احادیث، جلوگیری می شد؛ ولی واقعیت این است که آنچه رخ داد، برخلاف چنین خواست و آرزویی است و تقریباً تمامی احادیث، بجز اندکی، نقل به معنا شده است؛ ولی با این همه، در جواز یا عدم جواز نقل به معنا، برخی اختلاف نظر هایی پدید

۱۸. ترجمه شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۲.

۱۹. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۴.



آمده است که بدون پرداختن به آن مباحث، به طرح دیدگاه ملاحظه‌ساز در این زمینه می‌پردازیم.^{۲۰}

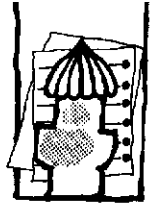
صدر المتألهین، از جمله دانشمندانی است که نقل به معنا را واقعیتی انکارناپذیر در تاریخ حدیث می‌داند و نظر مانعان را به کلی، مردود می‌شمارد. ایشان، ذیل حدیث یک صد و چهلم شرح اصول الکافی، در باب «فضل العلم»، در شرح کلام امام صادق (ع) به محمد بن مسلم که به امام عرض کرد: «من از شما حدیث می‌شنوم و در آن کم یا زیاد می‌کنم» و امام فرمود: «اگر مقصودت بیان معانی آن باشد، اشکالی ندارد»،^{۲۱} چنین می‌نویسد:

بدان که در جایز بودن نقل حدیث به معنا [میان علمای حدیث] اختلاف است و نزاع، درباره کسی است که دانای به حقایق الفاظ است. درباره غیر او همگان اتفاق دارند که جایز نیست، و مختار، جایز بودن آن است، همچنان که از این حدیث و حدیث بعدی استنباط می‌شود... و تو را رسد که بر جایز بودن به وجوهی چند استدلال کنی: نخست آن که ما یقین داریم روایان حدیث از پیامبر (ص)، در وقایعی همانند هم، احادیثی با الفاظ مختلف نقل کرده‌اند، و مسلم است آنچه که حضرت فرموده، یک لفظ است، و باقی نقل به معناست و تکرار آنها شایع و مرسوم است و هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. این دلیل آن است که نقل به معنا، مسلماً جایز است.

دوم آن که از ابن عباس و جز او روایت شده که گفته‌اند: رسول خدا این چنین و آن چنان فرموده است و این، تصریحی است به عدم ذکر لفظ حدیث بعینه و این که روایت شده معنای آن است. پس نقل به معنا جایز است، و گرنه با این همه شایع و مرسوم بودن آن از جانب ایشان، هر آینه انکار و اشکالی [در طول زمان] واقع می‌شد، در حالی که چنین نشده است.

۲۰. برخی از مسائل مربوط به «نقل به معنا» را در کتاب پژوهشی در علم الحدیث آورده‌ام.

۲۱. ترجمه شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.



سوم آن که همگان، اجماع دارند که معنا و تفسیر آن به واژهٔ عجمی (غیر عربی) جایز است. پس تفسیر و نقل به معنای آن به عربی، جایز تر است؛ زیرا آن تفسیر و نقل به معنا در آن لغت، به مقصود و مراد، نزدیک تر و کامل تر است تا لغت دیگر.

چهارم آن که ما می‌دانیم که مقصود از حدیث و گفت و گو، همان معناست و لفظ تنها، ارزشی ندارد. اگر گویی جایز شمردن این کار، به درهم شدن و اختلال به مقصود حدیث منتهی می‌شود، و ما به اختلاف علما در معانی الفاظ و تفاوت استنباط آنان در آگاهی دادن و بیان معانی حدیث یقین داریم، زیرا بعضی از آنان، گونه‌ای حدیث را بیان و تفسیر می‌کنند که دیگری این گونه نمی‌کند، پس اگر هر حدیثی دو یا سه بار نقل به معنا شود و در هر بار، کوچک‌ترین تغییر نماید، با تکرار، تغییرات بسیاری عارض حدیث می‌شود و مقصود، به کلی از میان می‌رود، در جواب گوییم: فرض تغییر در هر بار، مورد گفت و گوی ما نیست؛ زیرا سخن دربارهٔ کسی است که نقل به معنای برابر حدیث کند، بدون کوچک‌ترین تغییر در آن، وگرنه اگر جز این باشد، به اتفاق همگان، جایز نیست.

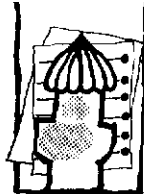
ویاز، مخالف نقل به معنا استدلال نموده که رسول خدا فرمود: «خداوند، شاداب گرداند چهرهٔ آن کسی را که سخن مرا شنید و فراگرفت و همان گونه که شنید، باز پس گفت». ^{۲۲} جواب [این است که] این، دلالت بر مقصود شما نمی‌کند؛ زیرا آن حضرت به کسی که آن را به صورت خودش نقل کند، دعا گفت. چون این کار، بهتر و شایسته تر است؛ ولی منع و بازداشتی نسبت به نقل به معنا نفرموده است؛ بلکه ممکن است نقل به معنا واجب هم باشد؛ زیرا کسی که نقل به معنا می‌کند، همان گونه که شنیده، باز پس گفته است. ^{۲۳}

۲۲. «نَضَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها ثُمَّ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعُهَا». این حدیث با اندکی اختلاف در تعبیر و

الفاظ، از طریق فریقین، نقل شده است. بنگرید: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۰-۲۲۱ و ص ۲۲۶

۲۲۸-؛ أضواء على السنة المحمدية، ص ۵۱.

۲۳. شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۱۳.

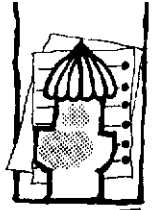


علاوه بر این، باید اضافه کرد که نقل‌های مختلف همین حدیث که مخالفان بدان استناد کرده‌اند، خود، بهترین دلیل و شاهد صدق مدعای ملاصدرا و اسلاف و اخلاف اوست. اگر نقل به معنا جایز نبوده است - آن گونه که مانعان پنداشته‌اند -، پس چرا حدیث «نَصَرَ اللَّهُ امْرَأً...» با الفاظ و عبارات مختلفی در مجامع حدیثی شیعه و سنی نقل شده است؟ آیا این طرق متعدد، خود، بیان‌کننده جواز نقل به معنا نبوده و نیست؟ اگر نقل به معنا موجب بروز آسیب‌ها و آفت‌ها، و حتی ضررها و زیان‌هایی در تاریخ حدیث شده است، چنین امری باعث نمی‌شود که اصل آن را انکار کنیم. به طور خلاصه باید گفت: نقل به معنا، به دلایل عقلی و نقلی به وقوع پیوسته است و دلایل مخالفان، بر مبنای صحیحی استوار نیست.

د- تقطیع حدیث

یکی دیگر از مباحث علم الحدیث، مسئله تقطیع حدیث است. مقدمتاً باید گفت: برخی از احادیث، شامل یک حکم و درباره یک موضوع خاص‌اند؛ ولی بعضی دیگر، شامل احکام مختلف و حاوی موضوعات متنوع‌اند. درباره نقل کردن تنها قسمتی از روایت (که اصطلاحاً تقطیع حدیث نامیده می‌شود)، میان دانشمندان، اختلاف نظر است. دسته‌ای که نقل به معنا را جایز نمی‌دانند، تقطیع حدیث را هم مجاز نمی‌شمرند؛ ولی آنها که نقل به معنا را جایز می‌دانند، تنها در موردی که تمام روایت قبلاً نقل شده باشد، تقطیع را جایز می‌شمرند. در مقابل این عده، گروهی هم به طور مطلق، تقطیع را جایز شمرده‌اند؛ چنان که از خطیب بغدادی نقل شده است که اگر حدیثی شامل دو حکم باشد، به منزله دو حدیث منفصل است و جایز است که جداگانه نقل شوند، همان گونه که برخی پیشوایان علم حدیث، چنین کرده‌اند.^{۲۴}

به نظر می‌رسد که بروز اختلاف در این زمینه، هیچ جایگاهی نداشته باشد و جواز عقلی و شرعی تقطیع حدیث، امری مسجل و قطعی باشد. بهترین دلیل جواز شرعی



تقطیع، سخن پیامبر(ص) به علی(ع) است که در پایان خطبه بلندی که حاوی سفارش‌ها و توصیه‌های متعدد است، چنین فرمود:

فهذه اربعون حديثاً من استقام عليها و حفظها عني من امتي دخل الجنة
برحمة الله... ۲۵

از امام صادق(ع) نیز در جواز این امر، سخن صریحی رسیده است که جای هیچ گونه ابهامی را در این زمینه باقی نمی‌گذارد. عبدالله بن سنان گوید:

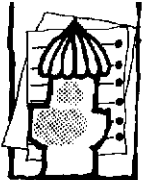
به حضرت صادق(ع) عرض کردم: گروهی نزد من می‌آیند تا از احادیث شما بشنوند و استفاده برند؛ ولی من خسته و ناتوان شده‌ام و از عهده این کار برنمی‌آیم [راه چاره چیست؟]. امام(ع) فرمود: «[نیازی به نقل تمام حدیث نیست. [از اول، وسط و آخر حدیث، مطالبی نقل کن [تا بدین ترتیب، مشکل تو حل شود]».^{۲۶}

ملاصدرا در ذیل این حدیث، شرحی بدین صورت بیان کرده است:

مقصود او (ابن سنان)، آگاهی از حکم است در آنچه که چیزی از عجز و ضعف، هنگام خواندن حدیث، بر قوم و اهل مذهب عارض می‌شود. امام(ع) به او اجازه داد که اگر حدیث بلند است، این گونه بخواند، و آن این که بر آنان از آغاز آن، چیزی بخواند، یعنی سخنی مفید و مستقل باشد؛ و همچنین از وسط و پایان آن، و این در صورتی است که یک حدیث، بر احکام و جمله‌های متعدد و گوناگون، اشتمال داشته باشد. پس شبهه و اشکالی در درستی آن نیست. علامه حلی -رحمه الله- نقل کرده که اتفاق و اجماع بر آن، مانند سخن پیامبر(ص) است که فرمود: «هر کس از برادرش سختی ای از سختی‌های دنیا را برطرف کند، خداوند، سختی‌های روز قیامت را از او برطرف می‌کند، و هر کس که نیاز برادرش را برآورد، خداوند، نیازش را برمی‌آورد؛ و هر کس گناه برادرش

۲۵. الخصال، ص ۳۲۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ترجمه شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲۶. الکافی، ج ۱، ص ۵۱.



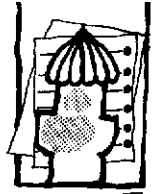
را ببوشاند، خداوند، در دنیا و آخرت، گناه و عیب او را ببوشاند؛ و خداوند تا هنگامی که بنده، برادرش را کمک می‌کند، او را کمک خواهد کرد». این، حدیثی است مشتمل بر چهار جمله که هر یک از آنها به تنهایی شرایطی دارد که، بسنده کردن بر نقلش جایز است. کلامی مستقل است و آن را یک حدیث شمرده، و این، منافات ندارد که همان، بخشی از حدیث دیگر باشد که مشتمل بر آن و غیر آن است.

و اما دستور امام(ع) درباره خواندن حدیثی از اول آن و حدیثی از وسط آن و حدیثی از آخر آن، امری استحسانی است، نه حتمی.^{۲۷}

آنچه را که صدرای شیرازی در مورد احادیث معصومان(ع) بیان داشته است، مرحوم علامه طباطبایی در اثر گران سنگ خود، المیزان، به شکلی دیگر درباره آیات نورانی قرآن نیز صادق دانسته و چنین فرموده است:

باید دانست که اگر آن طور که باید و شاید، اخبار ائمه اهل بیت(ع) را در مورد عام و خاص، و مطلق و مقید قرآن، دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، به موارد بسیاری خواهیم خورد که از عام آن، یک حکم استفاده می‌شود، و از همان عام به ضمیمهٔ مخصوص حکمی دیگر استفاده می‌شود. مثلاً از عام آن در غالب موارد، استحباب، و از خاصش و خوب، فهمیده می‌شود. همچنین آن جا که دلیل نهی دارد، از عامش کراهت، و از خاصش حرمت؛ و همچنین از مطلق قرآن، حکمی، و از مقیدش حکمی دیگر استفاده می‌شود و این خود، یکی از کلیدهای اصلی تفسیر در اخباری است که از آنها نقل شده و مدار تعداد بی شماری از احادیث آن بزرگواران، بر همین معناست، و یا در نظر داشتن آن، شمای خواننده می‌توانی در معارف قرآنی دو قاعده استخراج کنی:

اول این که هر جمله از جملات قرآنی، به تنهایی حقیقتی را می‌فهماند، و با هر یک از قیودی که دارد، از حقیقتی دیگر خبر می‌دهد؛ حقیقتی ثابت و لا یتغیر، و



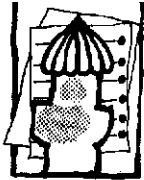
یا حکمی ثابت از احکام را که مانند آیه شریف: «قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون»^{۲۸} که چهار معنا از آن استفاده می شود. معنای اول، از جمله «قل الله»؛ معنای دوم، از جمله «قل الله ثم ذرهم»؛ معنای سوم، از جمله «قل الله ثم ذرهم فی خوضهم»؛ و معنای چهارم، از جملات «قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون».^{۲۹}

هـ. لزوم جمع و سازش میان احادیث

یکی از اصول مسلم و قطعی در دانش تفسیر و حدیث، این است که فرض تضاد و تنافی میان سخن معصوم با کلام الهی، به کلی محال و غیر ممکن است و امکان ندارد که حدیث صحیح، با آیات قرآن در تعارض باشد. همچنین احتمال وجود تعارض یا بروز تضاد میان سخن یک معصوم با کلام معصوم دیگر نیز امری نامحتمل و غیر ممکن است. البته این حقیقت، در صورتی است که صدور حدیث را از معصوم، قطعی و یقینی بدانیم؛ اما از آن جا که بنا به دلایلی نظیر پدیده نامبارک جعل حدیث و برخی مسائل دیگر، پاره ای روایات دروغین در بین احادیث صحیح معصومان (ع) راه پیدا کرده است، تعارض این به اصطلاح روایات با احادیث قطعی معصوم، امری اجتناب ناپذیر است. معمولاً حدیث پژوهان به هنگام مواجهه با چنین پدیده ای سعی می کنند تا آن جا که ممکن است، به نحوی معقول و مقبول، احادیث را توجیه کنند و میان دو یا چند روایت متعارض، جمع و سازش برقرار سازند، البته مشروط بر این که صدور یا عدم صدور حدیث از معصوم، قطعی و مشخص نباشد؛ زیرا در غیر این صورت، نیازی به اعمال چنین قاعده ای نیست؛ یعنی اگر صدور حدیثی از معصوم یقینی بود، باید بپذیریم، و اگر به جعلی بودن حدیثی یقین پیدا کردیم، مردود شمردن آن، حتمی و ضروری است. بنابراین، سخن در جایی است که نمی دانیم این کلام، واقعاً سخن معصوم است یا خیر، اما اگر به هیچ وجه نتوان میان دو

۲۸. انعام، آیه ۹۱.

۲۹. میزان، ج ۱، ص ۳۹۲.

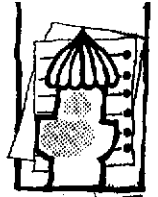


روایت متعارض سازش برقرار کرد، اصل اولی نفی هر دو از درجه اعتبار است. این واقعیت، در علم اصول، تحت دو قاعده مورد بحث قرار می‌گیرد. نخست این که می‌گویند: «الجمع مهما أمکن اولی من الطرح». دیگر این که گفته می‌شود: «اذا تعارضتا تساقطا».

ملا صدرا به دلیل مشرب عقل‌گرایی معتدلی که دارد، به هنگام مواجهه با احادیث متعارض، ابتدا سعی می‌کند برای آنها توجیه معقول و منطقی بیابد و مضمون احادیث را بپذیرد. البته بر این نکته اساسی، سخت تأکید می‌ورزد که توجیه حدیث، نباید مجوز ورود در تأویلات باطنی یا تشبیهات اهل تجسیم و تأویل شود. وی در جایی در این باره می‌نویسد:

عقل، اصل نقل است و اشکال و عیب کردن در عقل، برای تصحیح نقل، اقتضای اشکال و عیب کردن در عقل و نقل هر دو را دارد. پس جز آن که به درستی عقل، قطع و یقین بکنیم و به تأویل نقل پردازیم، راهی باقی نمی‌ماند و این، برهانی قاطع و یقینی است بر درست بودن تأویل؛ ولی به صورتی که منتهی به رها کردن بسیاری از ظواهر شرعی - چنان که گفته آمد - نگردد؛ بلکه به صورتی باشد که چیزی از ظواهر شرعی از بین نرود.^{۳۰}

به اعتقاد صدرالمتألهین، بسیاری از احادیث مربوط به معارف و حقایق دین و اموری نظیر: لوح، عرش، قلم، کرسی و... دربردارنده مضامین عالی و معانی ژرفی است که تنها برای خواص و راسخان در علم، قابل فهم است و همان‌گونه که قرآن دارای ظاهر و باطن و محکم و متشابه است، بسیاری از احادیث باب توحید و حقایق ماورایی نیز چنین است. از این رو، نباید با نظر ابتدایی به این قبیل روایات نگرست و احياناً آنها را با پاره‌ای از روایات دیگر، در تضاد و تعارض دید. باید دانست که در این قبیل احادیث، با فرض صحّت سند، حتی اگر تعارضی در ظاهر به چشم بخورد، تعارض حقیقی نیست؛ بلکه تعارضی ابتدایی است که با تدبّر و تأمل، و توجیه عقلانی و منطقی، قابل علاج



خواهد بود. وی بارها در شرح اصول کافی، از این اصل پیروی کرده و تعارض ابتدایی احادیث را با تفسیر معقولی برطرف ساخته است. مثلاً در یک مورد، پس از نقل چند حدیث درباره استوای خداوند بر عرش و فرود آمدن حضرت حق، چنین می نویسد:

اما در روایت آخر (در متن حدیث)، اگر روایتش صحیح باشد، لازم است که آن دو حمل شود بر نزول اوایل رحمت و عنایت او، و اسباب فیض و کرم وی به آسمان دنیا که محل مقدرات امور و تقسیم روزی ها و اختصاص بعضی اوقات و زمان ها نسبت به بعض دیگر است، از جهت اختلاف قابلیت ها در صلاحیت و نیکی برای پذیرش فیض و رحمت، و نزدیک شدن زمان استعدادها در زمان های مخصوص به خود. پس فرود آمدن فاعل (خداوند تعالی)، کنایه از نزدیک شدن (زمان استعداد) قابل است. ^{۳۱}

همچنین در شرح حدیث سیصد و بیست و دوم می نویسد:

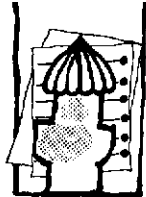
در برخی از روایات از ناحیه اهل سنت وارد شده که خداوند در قسمت سوم آخر شب (نزدیک سحر)، به آسمان دنیا فرود می آید و ندای دهد که آیا خواننده ای مر حق تعالی را هست؟ آیا آموزش خواهی هست؟ اهل ظاهر و مجسمان، امثال این اخبار را حمل بر ظاهر آنها نموده اند و برعکس، اهل توحید، آنها را بر معانی صحیحی تاویل می کنند. اگر روایت ثابت و درست باشد، ناگزیر از تاویل آنیم، به گونه ای که موجب تجسم و حرکت نشود. ^{۳۲}

و در جایی دیگر، آورده است: این روایت - اگر نقلش درست باشد - باید تاویل گردد، البته به گونه ای که موجب تغییر و انفعالی در ذات حق تعالی نشود؛ چون براهین گوناگون بر این مطلب اقامه شده که مبدأ نخستین اشیا، ذاتش احدی و صفاتش صمدی است، و صفات او زاید بر ذات نیست؛ چه رسد به آن که حادث و متغیر و دگرگونی پذیر و متکثر باشد. ^{۳۳}

۳۱. همان، ج ۳، ص ۵۰۶.

۳۲. همان، ج ۳، ص ۴۸۶.

۳۳. همان، ص ۵۸۳.



این بحث را علی‌رغم گستردگی دامنه آن، در همین جا به پایان می‌بریم و به آخرین موضوع این مقال که با بحث کنونی هم بی‌ارتباط نیست (یعنی «علل تعارض احادیث») می‌پردازیم.

و. علل تعارض احادیث

یکی از مهم‌ترین وجوه اعجاز قرآن این است که اگرچه آیات فراوان این کتاب مقدس در طی بیست و سه سال، و به مناسبت‌های گوناگون نازل گردید؛ اما همان‌گونه که خود با صراحت اظهار داشته است، کم‌ترین اختلاف و اندک تعارضی میان چندین هزار آیات آن وجود ندارد:

أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً. ۳۴

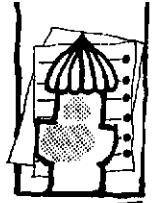
ملاحظه می‌شود که راز و رمز عدم اختلاف در قرآن، تنها به یک نکته برمی‌گردد و آن هم این که از سوی خدای یگانه نازل شده است. ضمن آن که به مفهوم می‌فهماند که اختلاف، مربوط به جهان ماده و عالم کثرت است و در جهان لاهوت و عالم ملکوت، جایی برای تضاد و تنافی نیست.

از سوی دیگر، به مصداق آیه «وما ينطق عن الهوى، إن هو إلا وحى يوحى»^{۳۵} کلام پیامبر (ص) به وحی الهی ملحق شده و از تعارض و تضاد، به دور می‌ماند و فرمایش پیامبر (ص) در حدیث ثقلین، مهر تأیید بر کلام اهل بیت (ع) می‌زند و آنها را نیز به سرچشمه لایزال وحی الهی ملحق می‌سازد.

بنابراین، سخن معصوم، نه با کلام خداوند در تعارض قرار می‌گیرد و نه با سخن معصوم دیگر. شاید بر همین اساس باشد که دانشمندان عقیده دارند سخن حتمی و قطعی یک معصوم را می‌توان به معصوم دیگر نسبت داد، و چه بسا حدیث اصول الکافی بر این معنا دلالت داشته باشد، آن جا که از قول امام صادق (ع) چنین آورده است:

۳۴. نساء، آیه ۸۲ / ۶۳.

۳۵. نجم، آیه ۳-۴.



حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله - عزوجل - . ۳۶

و در نقل دیگری آمده است که راوی به آن حضرت عرض می کند: «أسمع الحديث فلا أدرى منك سماعه أو من أبيك» و امام در پاسخ می فرماید: ماسمعتَه مني فاروه عن رسول الله (ص). ۳۷

و شاید بر این مبنا باشد که در لسان ادعیه، نه تنها ائمه را تماماً «نور واحد» می خوانیم، بلکه سخن و کلام آنها را نیز یک نور و یک حقیقت می نامیم؛ چنان که در زیارت جامعه درباره آنها آمده است: «کلامکم نور».

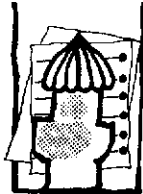
جای توضیح نیست که همان گونه که صدرالمتألهین در شرح حدیث اول آورده است: مقصود از این اتحاد سند، این نیست که حدیث هر یک از ائمه (ع) از حیث جوهر لفظ، و خصوصیت آن از حیث مثل و یا نوع، همانند حدیث امام پیش از اوست؛ بلکه این اتحاد، از جهت علمی است که در آن مندرج است. چون که علوم همه آنها لدنی و از جانب خداوند است. ۳۸

اکنون که این مقدمه بیان شد، جای این پرسش باقی است که: اگر احادیث معصومان (ع) از یک اصل سرچشمه می گیرد و به یک حقیقت متصل می شود، دلیل این تعارض ها و اختلاف هایی که در پاره ای از روایات مشاهده می شود، چیست؟ در پاسخ باید گفت: اولاً علل و عوامل این تضادها نه به بیان معصومان (ع)، بلکه به

۳۶. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ر.ک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۹؛ إعلام الوری، ص ۲۷۷؛ وصول الاخیار، ص ۱۵۴؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۶۴؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۶۲؛ نظریة عدالت صحابه، ص ۹۳.

۳۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳۸. ترجمة شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۳.



مخاطبان و شنوندگان، حاکمان و سیاستمداران، هوپروستان و دنیاخواهان و ده‌ها عامل ریز و درشت دیگر برمی‌گردد که معصومان(ع)، خود در پاره‌ای موارد به ارائه راه حل پرداختند و براساس فرمایش آنان بوده است که مباحث فنی «معرفة مختلف الحدیث» در علم حدیث و «التعادل و التراجیح» در علم اصول، پدید آمده است.

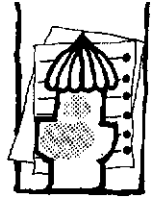
ثانیاً همان‌گونه که فیلسوف الهی شارح اصول الکافی معتقد است، همه آنچه که به نام احادیث متعارض خوانده می‌شوند، حقیقتاً در زمره روایات متعارض قرار ندارند؛ بلکه بخشی از آن احادیث، در نظر ابتدایی ممکن است متعارض به نظر برسند که با تدبیر و تأمل لازم، تعارضشان برطرف خواهد شد. علاوه بر این، ایشان تصریح می‌کنند که:

باید دانست که اختلافات که در احادیث مروی از اصحاب عصمت(ع) واقع است، بیشترش در امور عملی فرعی است، نه در اصول اعتقاد و آنچه مهم و بزرگ است. اختلاف در بخش اول نیز اختلافی نیست که انسان نداند کدام یک از آن دو را بگیرد، بعد از آن که ثابت شد که هر دو از اهل بیت نبوت آمده، و یا آن که مستند به ایشان است و مردم به واسطه خشکی ذوق و طبعشان و تمیز ندادنشان بین مسائل علمی اصولی و مسائل عملی فروعی، کار در همانند چنین حدیثی برایشان سخت شده و آن را مشکل می‌کنند تا جایی که حکم بر قبح یکی از دو حدیث می‌کنند، یا از جهت راوی و جرح وی، و یا از جهت متن و حمل آن بر تقیه.^{۳۹}

با این همه، می‌توان برای بروز تعارضات در احادیث، علل و عواملی را بر شمرده که برخی از آنها به شرح زیر است:

۱ - اختلاف سطح فکر و فهم راویان

بی‌تردید، همه اصحاب معصومان(ع) در یک سطح از درک و فهم نبودند و تفاوت چشمگیری در بین آنان وجود داشته است. این، حقیقتی است که علاوه بر تصریح تاریخ،



از پاره‌ای روایات، نظیر «لو علم ابوذر مافی قلب سلمان لقتله» یا «لکفره»، به خوبی برمی‌آید.^{۴۰}

سید علی خان مدنی شیرازی، صاحب الدرجات الرفیعة، در این باره می‌نویسد:

اگرچه همه اصحاب در شرافت صحابی پیامبر بودن شریک‌اند؛ ولی از نظر سطح درک و فهم، سابقه در اسلام، درجه ایمان، تقدّم در هجرت، ملازمت کم یا زیاد با رسول الله، شرکت در جهاد، مقدار نقل روایت از حضرت، میزان درک محضر شریف ایشان، و ملاقات و دیدار با پیامبر (ص)، دارای مراتب و درجات مختلف‌اند.^{۴۱}

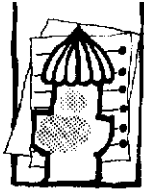
و ملاصدرا نیز در شرح سخن علی (ع) در تقسیم چهارگانه روایان حدیث،^{۴۲} ذیل عبارت حضرت که فرمود: «یاران رسول خدا (ص) که چیزی از او می‌پرسیدند، همگی آن را نمی‌فهمیدند، و بعضی از آنان از پیامبر (ص) می‌پرسیدند، ولی فهم جوئی نمی‌کردند،^{۴۳} به اشاره، بر این نکته تأکید می‌ورزد که اختلاف سطح فکر و فهم صحابه، خود یکی از علل و عواملی است که گاهی سبب بروز مشکلات و موجب اشتباهات روایان شده است.^{۴۴} وی در جایی دیگر با صراحت بیشتری در این باره به اظهار نظر پرداخته، چنین می‌گوید:

۴۰. اصول کافی، تصحیح و ترجمه: مصطفوی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ شرح اصول کافی، ملاً صالح، ج ۷، ص ۲؛ الامالی، السید المرتضی، ج ۲، ص ۳۹۶-۳۹۷. وی بحث مفصل و توجیه لطفی در شرح این حدیث آورده است. ر.ک: الوافی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۱۵؛ سفینة البحار، ماده «سلم» به نقل از: آشنایی با علوم اسلام، ص ۲۰۵.
۴۱. الدرجات الرفیعة، ص ۱۰۱.

۴۲. نهج البلاغة، تصیح: صبحی الصالح، ص ۳۲۶؛ اصول کافی، تصحیح و ترجمه: کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ الوافی، ج ۱، ص ۶۳؛ جامع المقال، ص ۲۹؛ وصول الاخیار، ص ۱۶۶؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱-۲۱۵؛ قواعد التحدیث، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۴۳. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴۴. همان، ج ۲، ص ۳۴۸.



اختلاف سطح فکر اصحاب، تا آن اندازه بود که گاهی یک راوی، از آن حضرت، سخنی را شنیده و معنایی غیر آنچه مورد نظر رسول خدا بوده، تصوّر کرده است و سپس لفظ را به عینه حفظ نکرده و بلکه عبارات خود را که دلالت بر آن چه از معنا که به وهم خویش تصوّر کرده، آورده است. در نتیجه، حفظ و تصورش، آنچه که مقصود رسول خدا بوده نیست؛ زیرا در آن، توهم و غلط و اشتباه کرده است.^{۴۵}

۲ - اختلاف راویان در حفظ و ضبط احادیث

همان گونه که راویان از نظر سطح فکر و فهم در یک حد و اندازه نبودند، از نظر قدرت حفظ و ضبط احادیث نیز در یک سطح قرار نداشتند؛ زیرا در بین اصحاب، همه نوع افراد بودند، از کودک و جوان گرفته تا بزرگ سال و سالخورده. شک نیست تصوّر این که همه این افراد از جهت میزان حفظ احادیث در یک حدّ و اندازه باشند، به همان اندازه خطا و اشتباه است که توهم شود همه آنان در سطحی نازل یا عالی قرار داشته اند. گروهی از احادیث که در بحث نقل به معنا بدانها استناد می شود، گواه صادقی بر درستی این ادّعاست و همان گونه که پیش از این از صدرالمتهلین نقل کردیم، وی بر این باور است که اگرچه نقل به معنا جایز بوده است؛ اما زیان ها و ضررهایی بر پیکر حدیث وارد ساخته است که از جمله آن می توان بروز اختلاف در الفاظ و عبارات حدیث را که در نتیجه باعث بروز اختلاف در معنای حدیث شده است، نام برد.^{۴۶}

۳ - جعل حدیث

بی تردید، یکی از مهم ترین علل تعارض اخبار، مسئله جعل حدیث است؛ واقعیت نامبارکی که از زمان حیات پیامبر (ص)، بویژه در دوران مدینه آغاز گردید و در زمان

۴۵. همان، ص ۳۴۶.

۴۶. همان، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.

حکومت سیاه و ننگین خلفای ستمگر اموی، بخصوص در دوره حکومت ظالمانه معاویه به اوج خود رسید. این پدیده شوم، بیشترین تأثیر را در بروز تعارضات و تضادها در حدیث داشته و می توان آن را علت العلل تعارض اخبار دانست. ملا صدرا در شرح مقدمه مرحوم کلینی بر الکافی، از جمله چنین آورده است:

از اهداف نفسانی و خواست های دنیایی مرگروهی را که دوستی مقام و سروری، و به دست آوردن تمامی لذات و خوشی ها، و نزدیکی و تقرب به فرمانروایان و زمامداران بر آنان چیره و مستولی شده است. لذا احادیث دروغین وضع کردند و هر گروهی طبق مقاصد و حاجات خود، سخن را از جای آن تغییر دادند. پس در نتیجه این علل و سبب های دنیایی و بیماری های قلبی و امراض نفسانی، روایات، اختلاف پیدا نمود و احادیث، ضد و نقیض شد.^{۴۷}

علاوه بر مواردی که اشاره شد، تعارض اخبار، علل وانگیزه های دیگری نیز دارد که برخی از آن عوامل، عبارت اند از:

- عدم توجه راویان به قراین حالی یا مقالی؛

- وجود ناسخ و منسوخ، عام و خاص، و محکم و متشابه در احادیث؛

- تأخیر در تدوین و نگارش رسمی حدیث، و نقل شفاهی آن تا حدود یکصد سال؛

- تقطیع احادیث به وسیله راویان و عدم نقل تمامی احادیث در همه موارد.

آنچه به اختصار اشاره شد، تنها بخشی از دیدگاه های حدیث پژوهی صدرالمتهلین را شامل می شود که در شرح اصول الکافی وی آمده است. بدیهی است بحث و بررسی درباره همه دیدگاه های وی در علم الحدیث، و با تکیه بر تمامی آثارش، مجال دیگری می طلبد که امید است خداوند، توفیق انجام دادن آن را عطا فرماید.